

نکته‌هایی در آسیب‌شناسی محتوای داستان‌های شیعی

با نگاه به چهار اثر مذهبی از فریبا کلهر

سیدعلی محمد رفیعی



آن سه مرغابی

«آن سه مرغابی: داستانی براساس زندگی امام علی(ع)»، عنوان اثری داستانی از فریبا کلهر است در ۱۲۱ صفحه قطع رقعی که چاپ اول آن در ۱۳۷۹ و چاپ دوم آن در ۱۳۸۰، به همت انتشارات سروش منتشر شده است. این کتاب تصویر ندارد.

تاریخ‌نویسی و داستان‌نگاری شیعی، جز آن‌چه در کلیات ملاحظات مرتبط با تاریخ‌نویسی و داستان‌نگاری دینی مطرح است، حاوی ملاحظات خاص خود نیز هست. امامان شیعه ویژگی‌های انسان برتر یا انسان کامل را دارند که خود مبحثی مفصل و ویژه در معرفت‌شناسی است. آن‌ها از منصب حکومت تا عرصه جهاد و شهادت و کنج زندان تا کار و عبادت را درنوردیده‌اند. نگاه شیعه به چهارده تن که آن‌ها را معصوم می‌داند، نگاه خاصی است که هم پشتوانه‌های استدلالی دارد و هم بر دیگر نگرش‌های او و تحلیل او از دیگر رخدادها و پدیده‌ها تأثیر می‌گذارد. آثاری از فریبا کلهر که به سبک‌های گوناگون، به روایاتی از زندگانی چهارده معصوم یا اصحاب آن‌ها می‌پردازند، می‌توانند حاوی نمونه‌هایی متنوع و مثال‌هایی تعمیم‌پذیر برای بررسی آسیب‌شناسانه نگارش‌های شیعی، در ادبیات داستانی باشند.

در این مقاله، با گزینش چهار اثر داستانی از فریبا کلهر، به ذکر نکات و طرح موضوع‌هایی اساسی پرداخته‌ایم که می‌تواند نگاه نویسندگان شیعی را عمق و دقت بیشتری بخشد؛ با تأکید بر این که ذکر این نمونه‌ها از آثار یک نویسنده، بهانه‌ای است برای محدود ساختن حوزه بحث به عنوان یک مطالعه موردی.

در این بررسی، کوشش بر آن بوده است که از ذکر نکات تکراری و مشابه کتاب‌های گزینش شده پرهیز شود و محور دسته‌بندی موضوع‌ها نیز عنوان کتاب‌ها باشد. این کتاب‌ها عبارتند از: آن سه مرغابی (داستانی براساس زندگی امام علی(ع))؛ یک درخت و چهارده میوه؛ دو فرشته، دو برادر؛ راز دعبل.

فتح جیم) بر زبان می‌رانند. کار در آن‌جا دشوارتر می‌شود که بدانیم این قبیل نام‌های عرب، اغلب سماعی‌اند، نه قیاسی. یعنی نمی‌شود که به رأی و فهم خود یا با مراجعه به دستور زبان عرب، تلفظ درست آن‌ها را تعیین کنیم. در حقیقت، راهی جز مراجعه به متونی از گذشته که اعراب صحیح آن‌ها را دارند، نداریم. یکی از همین موارد، آن است که بسیاری از اسامی عرب، نه به صورت ساده صرفی آن، بلکه به صورت مُصَغَّر نهاده می‌شده است. مثلاً آن‌چه ما بدون اعراب، آن‌را «حمید» می‌خوانیم، نامی نیست که عرب بر فرزند خود می‌گذارد، بلکه او نام «حُمَید» (به ضم ح و فتح میم) را بر فرزند خود می‌نهد که مصغر «حمید» است.

در این بخش از کتاب «آن سه مرغابی...» و صفحات دیگر آن که نام کودک قهرمان داستان می‌آید نیز این نکته قابل توجه است که ضبط و تلفظ «رُشید» در آن دوران، به صورت مُصَغَّر - یعنی «رُشید» - بوده است.

به همین نحو: «هَجْرین عَدَی» (ص ۱۰۱) و «سهل بن حنیف»، به صورت «حُجْرین عَدَی» و «سهل بن حَنَیف» درست است. ملاحظه می‌شود که با وجود این‌که واژه‌های «حَجْر» و «جِجْر» نیز در عربی وجود دارد، این واژه برای نام خاص انسان در زبان عرب - آن هم در آن زمان و برای آن فرد - به صورت «حُجْر» است و گرچه عرب، بسیاری از اسامی خاص انسان را مصغر می‌گذارد و «عَدَی» نیز در عربی هست، تلفظ نام پدر این شخص، بدون تصغیر درست است. هم‌چنین، با این‌که واژه «حَنَیف» نیز در عربی وجود دارد، نام پدر سهل، به صورت مصغر - یعنی «حَنَیف» - ضبط شده است. این نیز تأییدی دیگر بر این‌که نه می‌توان به قیاس، نام خاصی را در زبان عرب، مصغر تلفظ کرد

کتاب حاضر بر محور زندگانی امیرمؤمنان علی(ع)، داستان‌واره‌ای است با چهار شخصیت اصلی. شخصیت نخست، امیرالمؤمنین علی(ع)؛ شخصیت دوم، یک ضدقهرمان به نام هارون؛ شخصیت سوم، کودکی یتیم به نام رشید که با این دو در ارتباط است و شخصیت چهارم، شیطانکی که هارون را وسوسه می‌کند. داستان بر محور شناخت بیشتر از سه عنصر نخست پیش می‌رود. هارون، نماد دشمنان علی(ع) و رشید، نماد دوستان و یاوران اوست. این کتاب، از کودکی تا شهادت آن حضرت را مرور می‌کند و به روان‌کاوی شخصیت‌های درگیر در قطعه‌ای از تاریخ اسلام می‌پردازد. در طی داستان، بسیاری از گره‌ها و پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود و به کارگیری شیوه‌های گوناگون، از رئالیسم گرفته تا رئالیسم جادویی، امکان دستیابی به آگاهی‌هایی را از زوایای گوناگون به خواننده می‌بخشد. شیطانک درون سینه هارون، حیوانات و جماداتی که سخن می‌گویند و تمثیل سه شخصیت علی(ع)، در سه قالب عالم و عادل و جنگاور و تناظر آن‌ها با سه مرغابی، نمونه‌ای از امور غیرواقعی است که در لابه‌لای داستان واقعی، تمثیل‌وار و حقیقت‌انگار گنجانده شده‌اند.

اعراب اسامی خاص

«رشید همه‌شعب را نخوایده بود.» (آذسمرهایی:، ص ۵)

یکی از نکات مهم در نقل تاریخ و ذکر اسامی عرب، طرز تلفظ اسامی خاص و به عبارت دیگر اعلام - اعم از اشخاص، مکان‌ها و غیر آن‌ها - است. مثلاً در دوران خودمان، هنوز برخی ایرانیان را می‌بینیم که نام چیران خلیل چیران (به کسر جیم) را با تلفظ «جِبران» (به ضم جیم) یا «جِبران» (به

و نه به قیاس، غیر مصغر.
مورد دیگر:

«حکم‌بن ابی‌العاص را یادتان هست؟» (آن سه مرغابی: ... ص ۶۳)

یکی از ضرورت‌های نگارش کتابی با اسامی خاص عربی - به ویژه برای مخاطب غیرمتخصص و ضروری‌تر برای مخاطب کودک یا نوجوان - نهادن اعراب روی اسامی، برای تلفظ درست آن‌هاست. در این مورد نیز «حکم‌بن ابی‌العاص» باید دارای اعراب لازم برای تلفظ درست مخاطب باشد تا او مثلاً آن را «حُکم...» نخواند.

مورد دیگر:

«عمر یا خنجر مردی که به ابولولو معروف بود، کشته شد.» (آن سه مرغابی: ... ص ۶۹)

علاوه بر اعراب، نهادن علامت‌هایی مانند همزه روی پایه آن، می‌تواند مایه بدخوانی مخاطب فارسی زبان غیرمتخصص - به ویژه مخاطب غیربزرگسال - شود. در این مورد، برای خواننده فارسی زبان که موجودی خیالی را به نام «لولو» می‌شناسند، ذکر نام «ابولولو» بدون همزه، می‌تواند همان موجود خیالی را تداعی کند. در چند سطر بعد نیز آمده است:

«سرانجام به دست ابولولوی ایرانی کشته شد.» (آن سه مرغابی: ... ص ۶۹)

اسامی خاص دیگر - مانند «زرعه»، «حرقوص» (ص ۱۰۹)، «مسعرین فدکی» (ص ۱۰۲) و... نیز در این کتاب نیاز به اعراب دارند. اعراب اسامی خاص، منحصر به اشخاص نیست بلکه نام‌های مکان‌ها نیز باید اعرابگذاری شوند تا خواننده آن‌ها را درست بخواند. برای نمونه در این کتاب، «نخيله» (ص ۱۰۹)، «اذرح» (ص ۱۰۴) و... نیز نیازمند اعرابگذاری‌اند.

شنیده‌ها در تضاد با واقعیت

در «آن سه مرغابی»، رشید را پسرکی دوازده ساله می‌بینیم که هم‌چون بسیاری دیگر، از گرسنگی رنج می‌برد و این ویژگی نه تنها برای او، بلکه برای اکثر همسالان او، در واپسین سال حکومت حضرت علی(ع) وجود دارد:

«رشید - این پسرک دوازده ساله که از گرسنگی دایمی رنگ به چهره نداشت و...» (آن سه مرغابی: ... ص ۵)
«سعد، پسری لاغر و پابرنه...» (آن سه مرغابی: ... ص ۲۶)

علی(ع) حتی در این واپسین سال حکومت نیز کودکانی یتیم در حکومت خود دارد با کلبه‌هایی ویران، شکم‌هایی گرسنه و نیازمند کمک‌های فردی و صدقه‌های پنهان شبانه:

«رشید ماند و یک کلبه ویران خالی. اگر علی نبود و شبانه کیسه نان و خرمایش را برای کودکان یتیم و فقیران نمی‌گشود، معلوم نبود رشید و دیگر فقیران چطور از عهدۀ سیر کردن شکم خود برمی‌آمدند. علی بود که نیمه شب، چهارهائش را با دستار می‌پوشاند، نان و خرما تهیه می‌کرد و آرام و بی‌صدا پشت در خانه فقیران غذا می‌گذاشت و به سرعت دور می‌شد تا کسی او را نشناسد. رشید مانند ده‌ها کودک یتیم دیگر، دلش می‌خواست بداند آن کمک‌رسان ناشناس کیست.» (آن سه مرغابی: ... ص ۵۲)

همین کودکان یتیم و فقیر که اینک علی(ع) را شناخته‌اند، پس از شنیدن خبر ضربت خوردن آن حضرت با کاسه‌هایی از شیر، پشت در خانه امام تجمع می‌کنند تا آن‌ها نیز سهمی در بهبود امیرمؤمنان داشته باشند. (آن سه مرغابی: ... صص ۶-۲۵)
اما داستان نگار یا تاریخ‌نویس مذهبی نباید تکیه خود را بر مشهورات و مانوسات و شنیده‌ها قرار دهد، بلکه باید برای نقل‌های خود، منبع، مأخذ و مستندی معتبر داشته باشد. علی(ع) در واپسین سال‌های حکومت کوتاه خود، وضعیتی برای مردم پیش آورده بود که نیازمندی در

علی(ع) نیز متناسب با دوره خویش چنین کرد. او در آن سرزمین، راه کسب درآمد، همراه با آبادسازی را در این دید که زمین‌های بایر را بیابد، در آن چاه آب حفر کند، هسته خرما بکارد و آن‌گاه که خرماها نهالی کوچک می‌شوند، باغ را بفروشد و با پول آن، هم مخارج زندگی خود و یارانش را تأمین کند و هم در پی یافتن زمین‌های دیگر، اجیر کردن کارگر و گسترش کار باغداری خود باشد. این وضعیت ادامه داشت تا جایی که پس از ۲۵ سال دوران برکناری علی(ع) از حکومت، آن حضرت صاحب باغ‌ها و مزارع بسیار و کارگران بسیاری بود که تحت مدیریت او کار می‌کردند و کارگرانی که مسئول فروش محصولات باغ او بودند. این باغ‌ها، چشمه‌ها و مکان‌های احداث شده، یا به وقف مسافران درآمد و یا وقف فرزندان علی(ع) از فاطمه(س) و نیز فرزندان علی(ع) از همسران دیگرش شده بود و یا درآمد کلان آن‌ها صرف اطعام گرسنگان، رسیدگی پنهانی به مستمندان و دستگیری از شیعیان ناتوان تحت ستم می‌شد و یا این‌که به صورت سیم و زر در اختیار آن حضرت قرار می‌گرفت تا آن‌ها را به طور مناسب خرج کند. این درآمدها - که پس از پرداخت حقوق تمام و کمال کارگران و کارگزاران به دست آمده بود - بعدها محلی شد برای تأمین مالی زندگی امامان از نسل علی(ع) و شیعیان‌شان و نیز پشتوانه‌ای برای قیام‌های علویان و نسلی بزرگ از کسانی که پاسداری حقیقت و عدالت و گسترش پیام‌های اصیل مکتب را بر عهده داشتند.

با این توصیف، حتی اگر بپذیریم که علی(ع) در سال‌های آخر قبل از زمامداری خود، وقت می‌کرده است که بعضی روزها را خود در یکی از مزرعه‌ها و در کنار کارگزارانش کار کند، باید این ذهنیت را کنار

سرزمین‌های تحت حکومت او یافت نمی‌شد و حتی از کار افتادگان غیرمسلمان نیز مقرری داشتند و توزیع ثروت و درآمدهای بیت‌المال از زکات، به گونه‌ای سازمان یافته و غیروابسته به فرد یا کمک‌های شخصی یا صدقه‌های مرسوم به محل خود صورت می‌پذیرفته است. به همین سبب، سرکشی علی(ع) به یتیمان، نه به دلیل مسائل مادی بلکه به دلیل رسیدگی عاطفی به آن‌ها می‌توانسته است باشد.

در هر حال، ماجرای یتیمان گرسنه و نیازمند کوفه و نان و خرمای علی(ع) در سال‌های آخر حکومت و کاسه‌های شیر و از این قبیل، مأخذی در نقل‌های معتبر و مستند ندارد؛ ضمن این‌که با واقعیت‌های تاریخی دیگر نمی‌خواند و حتی این پرسش را پیش می‌آورد که یتیمانی تا این اندازه نیازمند، از کجا شیر تهیه کرده بودند؟

جای ذکر این نکته مهم نیز در همین جا است که امام(ع) در دوران حکومت جور و ستم و برکناری خود از حکومت، به گونه‌ای رفتار می‌کند و در دوره‌ای که حاکم است، به گونه‌ای دیگر. این واقعیت برای امامان دیگر نیز صادق است و می‌تواند راهکاری برای مخالفان مخلص و آگاه و اصلاحگر هر حکومت نیز باشد.

در دوران برکناری از حکومت، هر فرد یا گروه اپوزیسیون یا مخالف خارج از نظام حاکمیت ستمگر، باید نخست، بنیه مالی خود را تقویت کند تا خود و دیگران را از نیازمندی و وابستگی مالی به حاکمیت نامشروع و قرار گرفتن در مسیر ستم و استحاله و سازش و کنار نهادن اصل مبارزه و مقاومت و تبلیغ و ایفای رسالت برکنار دارد و راه خود و خانواده و همفکرانش را برای ثابت ماندن در مسیر حق هموار سازد.

بگذاریم که در روزهای حکومتش نیز چنین فرصتی - آن هم به طور مستمر - داشته است. کافی است تصویری از حجم کار یک فرمانروای سرزمین‌های بزرگ اسلامی داشته باشیم؛ حتی اگر گمان کنیم که آن فرمانروا با سه جنگ مهم نیز درگیر نبوده است و بپذیریم که کارها را به گونه‌ای سامان داده و تفویض اختیار کرده باشد که کم‌ترین حجم کار را خود شخصاً به عهده بگیرد.

همه آن چه گفته شد، دارای شواهدی تاریخی و نقلی و پشتوانه‌هایی عقلی است و داستان‌نگار، اگر به موضوع‌هایی می‌پردازد که به نحوی به اقتصاد و سیاست پهلو می‌زند، باید از مسائل اقتصادی، مدیریت اقتصادی و سیاسی، شیوه‌های مبارزه و ظرافت‌های فعالیت اجتماعی و فرهنگی انسان‌های تیزهوش و فرهیخته آگاهی داشته باشد و معصومان را از سطح انسان‌های کاردان و مدیر و مدبر پایین نیاورد.

در «آن سه مرغابی»، علی (ع) را مردی می‌بینیم که در واپسین سال حکومتش روزها - یا بسیاری از روزها - به نخلستان می‌آمده و به کندن چاه و آبیاری نخل‌ها می‌پرداخته است:

«هوا از بوی خرماهای رسیده پر بود و خورشید، نوری روشن و شفاف بر نخلستان می‌ریخت... «خورشید با درخشش همیشگی می‌تابید»... «وقتی ارشید» به نخلستان می‌آمد تا با جنگجوی بزرگ که همیشه مشغول کندن چاه و آبیاری نخل‌ها بود، حرف بزند، مورچه‌ها را می‌دید که دور شیره خرما می‌رسیده جمع شده بودند. اما حالا خرماها روی زمین افتاده بودند و مورچه‌ها میلی برای خوردن شیره آن‌ها نداشتند. رشید با خودش گفت: «باید اتفاقی افتاده باشد!» (آن سه مرغابی...، ص ۷)

«رشید هنوز کنار چاه نشسته بود و منتظر بود. باور نمی‌کرد مرد چاه‌کن نیاید. رشید دوست داشت امیرالمؤمنین را گاه مرد چاه‌کن بنامد و گاه جنگجوی بزرگ... «دوباره سر در چاه کرد و گفت: «کجایی... مرد چاه‌کن... جنگجوی

بزرگ...» (آن سه مرغابی...، ص ۲۱)

گاه‌شناسی

«هوا از بوی خرماهای رسیده پر بود و خورشید، نوری روشن و شفاف بر نخلستان می‌ریخت... «خرماها روی زمین افتاده بود و مورچه‌ها میلی برای خوردن شیره آن‌ها نداشتند.» (آن سه مرغابی...، ص ۷)

این اطلاعات، مقارن با روز ضربت خوردن حضرت علی (ع) - یعنی ۱۹ رمضان سال ۴۰ ه.ق است. اگر به یکی از گاهنامه‌های تطبیقی مراجعه کنیم، متوجه می‌شویم که این روز، مصادف با ۱۰ بهمن سال ۳۹ ه.ش است (اگر این محاسبه غلط باشد، یکی - دور روز اختلاف در روز پدید می‌آید). در هر حال، ماه بهمن، نه‌ماه رسیدن خرماست، نه ماه گرم و نه ماه بیرون بودن مورچه‌ها. احتمال این که هوا صاف و شفاف هم باشد، بسیار کم است.

نمونه دیگر:

«برای تعیین فردی شایسته برای جانشینی بود که پیامبر در بازگشت از حج در محلی به اسم غدیر خم ایستاد. آن روز هوا گرمایی غیرقابل تحمل داشت. از روی شن‌های صحرا گرما برمی‌خاست.» (آن سه مرغابی...، ص ۵۹)

براساس اطلاعات گاهنامه‌های تطبیقی، روز ۱۸ ذی‌حجه سال ۱۰ ه.ق، برابر با یکی از سه روز پایانی سال ۱۰ ه.ش است؛ یعنی روزهای آخر اسفند. بنابراین، توصیف گرمای غیرقابل تحمل و هوای آن چنان داغ - حتی برای مکانی در فاصله مکه و مدینه - دور از واقعیت می‌تواند باشد.

توجه به وضعیت سرزمین، گیاه‌شناسی و جانورشناسی، وضعیت جوی و گرما و سرمای هوا براساس یافتن معادل شمسی یا میلادی ماه‌های قمری، وضعیت ماه در آسمان، مطابق با روزشمار ماه قمری، تعیین روز هفته و از این دست، می‌تواند

«مالک‌اشتر در ادامه سفرش به کناره دریای احمر و قلمز رسید.» (ص ۱۱۱)

طبیعی است که خواننده کتاب، به ویژه اگر کودک یا نوجوان باشد، در تلفظ «اذرح» و بخش دوم کلمه «قلمز» به تردید بیفتد یا از خود بپرسد که شام، حجاز و جزیره کجا هستند و دریای احمر و دریای قلمز (یا منطقه قلمز) در کجا قرار دارند؛ به ویژه این که روی نقشه جغرافیا، این نام‌ها را نبیند. این نیز مهم است که نویسنده و خواننده بدانند که نام حجاز، امروزه به کدام بخش یا بخش‌های سرزمین عربستان یا کشور عربستان گفته می‌شود و سرزمین شام، امروزه به کدام بخش‌های سوریه و کشورهای مجاور آن تقسیم شده است و یا این که نام دریای احمر در نقشه جغرافیای فارسی «دریای سرخ» است و منطقه یا دریای قلمز جزو کدام کشور است و اگر تغییر نامی حاصل شده، «اذرح» امروزه چه نام دارد و در کجای کشور قرار گرفته است.

شخصیت‌شناسی

نخسین نکته مهم در شناخت شخصیت‌های تاریخی و نگارش تاریخی درباره شخصیت‌ها، آگاهی از نام دقیق و کامل و ذکر دقیق و کامل نام آن‌هاست. بی‌توجهی به این مهم، گاه مایه آن می‌شود که شخصی با دیگری که نام وی شباهتی اندک یا بسیار با او دارد، اشتباه گرفته شود.

برای نمونه، در «آن سه مرغابی»، نام «حاتم طایی» را بارها (ص ص ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷) به عنوان یکی از یاران علی (ع) می‌خوانیم. در حالی که نام او «عدی بن حاتم طایی» و او فرزند حاتم طایی سخاوتمند معروف است. پدرش قبل از اسلام می‌زیسته و او به اسلام ایمان آورده است.

نگارش‌های داستانی تاریخ اسلام را از دقت لازم برخوردار سازد و بی‌توجهی به آن‌ها گاه موجب اشکال‌هایی اساسی در داستان می‌شود؛ به گونه‌ای که برای اصلاح آن‌ها باید بخش‌هایی از داستان را تغییر داد.

نمونه دیگر:

هارون که هم سن و سال علی (ع) بوده و از کودکی نسبت به آن حضرت کینه داشته است، پس از شنیدن خبر ضربت خوردن حضرت می‌گوید: «این همان روزی است که یک عمر منتظرش بودم. شصت و چهار سال انتظار!» (آن سه مرغابی، ص ۲۲)

از این جمله هارون باید دریافت که او از روز تولد با علی (ع) دشمن بوده و آرزوی مرگ آن حضرت را می‌کرده است! ناگفته پیداست که چنین سخنی اغراق است.

جای‌شناسی

تعیین محل جغرافیایی و نام امروزی مکان‌هایی که نام‌شان در تاریخ‌نگاری یا داستان‌نویسی تاریخی می‌آید، یکی از ضرورت‌های این‌گونه‌های نگارشی است؛ خاصه آن که نگارش برای کودک و نوجوان باشد یا هر فرد غیرمتخصص که تسلطی به جغرافیای دیروز و امروز ندارد و معادل امروزی نام‌های جغرافیایی را نمی‌داند. افزون بر این، حتماً باید نام قدیم این مکان‌ها همراه با اعراب لازم برای درست خوانی آن‌ها بیاید. به این نمونه‌ها از کتاب «آن سه مرغابی» توجه کنید:

«ابوموسی و عمروعاص تصمیم گرفتند برای داوری به سرزمین افرح بروند. این سرزمین در فاصله میان شام و حجاز قرار داشت.» (ص ۱۰۴)

«مالک‌اشتر در آن زمان حاکم «جزیره» بود.» (ص ۱۱۰)

ناگفته پیداست که نگارش نام فرزند، به گونه‌ای که با نام پدری آن چنان مشهور اشتباه شود، تا چه اندازه مایه اشتباه خواننده خواهد بود.

نکته مهم دیگر، توجه به ویژگی‌های فردی شخصیت - از جسم گرفته تا روح و روان و رفتار - و میزان و مرتبت دانش و نگرش و فضیلت او، سوابق، شجره‌نامه و پیشینه‌اش، نقش گذشته، حال و آینده‌وی در فضای داستان، فلسفه هستی او و وظیفه و نقشی که در این جهان ایفا می‌کند و دیگر شناخت‌هایی است که جایگاهی دقیق و درست از شخصیت‌های داستان به مخاطب می‌بخشد و داستان را با دقت ویژه در شخصیت‌های آن به پیش می‌برد، بی‌آنکه تضاد یا تناقضی در ذهن خواننده بیافریند؛ تضاد یا تناقضی که در خود داستان یا نگارش تاریخی وجود دارد یا میان داستان یا نگارش تاریخی با دانسته‌های پیشینی خواننده یا اعتقادات صحیح دینی پدید می‌آید. بی‌گمان مقصود، تضاد یا تناقضی است که نه به سبب اطلاعات غلط پیشینی یا اعتقادات نادرست خواننده که از اشکالی در کار تاریخ‌نگار یا داستان‌نویس پدید می‌آید؛ وگرنه درج اطلاعات درستی که با اطلاعات نادرست یا اعتقادات غلط خواننده در تضاد یا تناقض باشد، نه تنها بی‌اشکال، بلکه ستودنی و از جمله رسالت‌های نویسندگی است. در هر حال، این ویژگی‌های شخصیت‌شناختی، درباره همه شخصیت‌های داستان - از معصوم گرفته تا غیر معصوم - باید رعایت شود.

یکی از اعتقادات شیعه درباره معصومان این است که آن‌ها انسان کاملند. انسان کامل، بالاترین و برترین موجود هستی پس از خدا و بالاتر و برتر از فرشتگان مقرب است. فرشتگان مقرب،

مرتبه‌ای نازل از وجود انسان کامل دارند و علم و قدرت آن‌ها پرتوی از دانش و توانایی انسان کامل است. چیزی در جهان هستی - جز ذات خداوند - نهان از درک و دانش انسان کامل نیست. فضایل انسان کامل بیش از این‌هاست. شاهد این فضایل از دیدگاه نقلی، روایات بسیار و آیاتی است که به طور صریح یا ضمنی به این موضوع دلالت دارند. این‌که خداوند، نور است؛ هستی نور است و پیامبر اسلام (ص) نور نخستین و نخستین آفریده است و انبیا و اولیا و مقربان، همه از آن نور نخستین آفریده شده‌اند، شواهدی بسیار در عقل و نقل و عقاید عالمان شیعه و حتی عرفای اهل سنت دارد. یک شیوه برای استدلال درباره ویژگی‌های انسان کامل، می‌تواند براساس روش‌های کلامی (یعنی آمیزه‌ای از عقل و نقل مسلم) چنین باشد: انسان بالاترین و برترین موجود هستی است؛ زیرا خداوند، آن زمان که انسان را می‌آفریند، به خود عنوان «برترین آفرینندگان» (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) می‌دهد. پیداست که این عنوان، تنها در صورتی صادق است که این آفریده خداوند - یعنی انسان - «برترین آفریده» باشد.

گزارش‌های تاریخی، گواه ادعای نبوت شخصی فرزانه و امین و راستگو به نام محمد بن عبدالله، در یک هزار و چهارصد و اندی پیش در عربستانند و کتابی را به نام قرآن منسوب به او می‌دانند. گزارش‌های تاریخی هم‌چنین، حاکی از ادعای وصایت اشخاصی مانند علی بن ابی‌طالب و یازده فرزندش با نصوص متواتر هستند. هم این گزارش‌ها، حاکی از فرزندی، صدق، امانت و دانش بی‌کران این افرادند و انسان را به این نقطه می‌رسانند که این افراد، موجوداتی والا هستند. اما به هر حال، اثبات صدق نبی و وصایت وصی، نیاز

به استدلال‌هایی محکم دارد که مباحثی بلند در علم کلام را شامل است و جای آن در این جا نیست. بنابراین، فرض را بر این می‌گذاریم که یک نویسنده، دارای گرایش به مذهب شیعه و معتقد به این است که براساس روایات بسیار از پیامبر اسلام (ص) و امامان دوازده گانه - علیهم‌السلام - چهارده معصوم، نخستین آفریدگان، فروتر از خدا، فراتر از دیگر موجودات و دارای فضایی هستند که همه صفات و ویژگی‌های خدا را دربرمی‌گیرد؛ جز آن چه مختص ذات خداوند است. رأس این صفات و ویژگی‌ها، علم و قدرت بی‌کران و خطاناپذیری در عمل است که خداوند به آن‌ها عطا فرموده است.

چند شبیهه، چند پاسخ

نباید از آن چه درباره انسان‌های کامل گفته شد، چنین برداشت شود که:

۱- انسان‌های کامل، فراتر از انسان یا برتر از انسانند. زیرا هدف از آفرینش انسان، سیر به سوی خداست و خدا برای این سیر، مرزی تعیین نکرده است. پس هر کس به هر اندازه می‌تواند به خدا نزدیک و نزدیک‌تر شود و این نزدیکی، مایه خروج او از انسانیت نخواهد شد. به عکس، هر چه به مقام کمال نزدیک شود، به هدف انسانیت و نام انسانیت نزدیک‌تر خواهد بود.

۲- نیز نباید چنین پنداشت که فرد دیگری جز چهارده معصوم، به مقام انسان کامل نخواهد رسید. زیرا پیامبر اسلام (ص) که کامل‌ترین انسان و والاترین موجود پس از خداست، اسوه و الگوی انسان‌هاست و از همه انسان‌ها انتظار می‌رود که مانند او شوند. اگر مانند او شدن محال بود، باید حد و مرزی برای پیروی از رسول خدا و شباهت به این الگو تعیین می‌شد.

البته ممکن است این پرسش پیش آید که چگونه معلول می‌تواند مرتبه علت خود را بیابد یا فیض گیرنده، مقام واسطه فیض خود را کسب کند؟ پاسخ چنین است: در عالم معنی، گاه منبع فیض، واسطه فیض و گیرنده فیض، می‌توانند هر سه در یک حد از فعلیت باشند و تنها تفاوت آن‌ها در تقدم و تأخر برخورداری از چیزی باشد که از یکی به دیگری می‌رسد. مثلاً اگر شخصی از درون خود لحظه به لحظه به علمی تازه برسد و این علم را پیوسته به دیگری منتقل کند، از علم او چیزی کاسته نخواهد شد. به همین نحو، آن که علم خود را از اولی گرفته است، می‌تواند آن را به دیگری انتقال دهد، بی‌آن که از دانش او چیزی کم شود.

بدین سان، خدا می‌تواند انسانی را مانند خود کند؛ به گونه‌ای که تفاوت انسان و خدا تنها در این باشد که او خالق است و این مخلوق. او از خود همه چیز دارد و این هرچه دارد، از خداست. چنان که انسان کامل می‌تواند هدایت انسان‌ها را به عهده گیرد و همه را مانند خود سازد، بی‌آن که از مقام و مرتبت و دانش و قدرت وی چیزی بکاهد.

۳- برخی نیز می‌پندارند که اعتقاد به عصمت انبیا و اولیا از کودکی - به ویژه در مورد معصومان - به این معنی است که آنان نمی‌توانند گناه کنند؛ زیرا که نیرویی آن‌ها را از گناه باز می‌دارد. هم‌چنین، چون پلیدی‌ها را پلید می‌بینند و حال و آینده هر چیز روبه‌روی آن‌هاست، طبیعی است که گناه نکنند و از گناه بیزار باشند و رنج‌ها را راحت تحمل کنند و در هر کار شکیب و ورزند. بنابراین، گناه نکردن و از جا در نرفتن برای آن‌ها فضیلتی نیست. آن‌ها مجبور و محکوم به گناه نکردن و شکیب ورزیدنند و بنابراین، نمی‌توانند اسوه انسان‌های غیرمعصوم باشند. از سوی دیگر،

دانایی نیز برای آن‌ها فضیلتی نیست؛ چرا که آن‌ها برای دانستن زحمتی نکشیده‌اند.

شاید بتوان پاسخ مجموع شبهه‌هایی از این دست را در یک آیه قرآن کریم و یک ضرب‌المثل فارسی خلاصه کرد: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (برای انسان، تنها چیزی است که برای آن کوشیده است - سوره نجم (۵۳)، بخشی از آیه ۳۹) و «هر که بامش بیش برفش بیشتر». اما پاسخ تفصیلی مجالی وسیع‌تر می‌طلبد.

راز دانی و نقش آفرینی

آیا ممکن است کودکی به محض تولد، شروع به سخن گفتن کند؟ یا کودکی خردسال به مقام پیامبری یا حکمت برسد؛ مقامی که در عالم دانش، برتر از آن وجود ندارد؟

حضرت عیسی (ع) و یحیی (ع)، شواهد قرآن برای پاسخ مثبت به پرسش‌هایی از این قبیل‌اند. این‌که کودک چه چیزهایی را با خود به این جهان می‌آورد و دارای چه ویژگی‌های بالقوه و بالفعل است، پرسشی است که به بررسی‌های بسیار نیاز دارد، اما دیده‌ها و شنیده‌ها و خواننده‌ها حکایت از این دارند که انسان‌هایی شگفت، از همان کودکی، رفتارها، گفتارها و توانمندی‌هایی شگفت از خود بروز داده‌اند که نمایانگر این است که با دستی پر، از جهانی دیگر پا به این جهان نهاده‌اند تا مأموریت‌هایی را در این جهان بر عهده بگیرند. زمان و مکان حضور در این جهان و سن و سال و شرایط و موقعیت‌ها، پوششی برای یک روح کامل بوده‌اند.

خود ما در بسیاری از موارد، نقش بازی می‌کنیم. چیزهایی را می‌دانیم و به روی خود نمی‌آوریم تا در فرآیندی، مایه آگاهی فرزندان یا

شاگردان خود یا دیگر انسان‌ها شویم. به ویژه در فرآیند آموزش و هدایت، خود را به سطح آگاهی مخاطب تنزل دادن و بهره‌گیری از آموزش‌های غیرمستقیم، شیوه‌ای مرسوم است.

حال، پرسش این‌جاست که آیا دو انسان کامل - با ویژگی‌هایی که درباره آن‌ها برشمردیم - نیاز به گفت‌وگو و پرسش با یکدیگر دارند تا چیزی را از هم بیاموزند؟ آیا انسان کامل نیازمند آن است که فرشته‌ای چیزی را به او بیاموزد یا واسطه میان او و خدا باشد؟ آیا دو انسان کامل با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند؟ آیا دانشی در جهان هستی هست که از حوزه علم انسان کامل بیرون باشد؟ آیا چیزی از گذشته، حال یا آینده، بر انسان کامل پوشیده است؟ آیا کسی که - مانند حضرت یحیی (ع) یا امام جواد (ع) - در کودکی پیامبر یا جانشین پیامبر می‌شود، کودکی است که باید چیزی بیاموزد؟ آیا آن‌که آفریده شده است تا به عنوان انسان کامل در این جهان نقش ایفا کند، باید به مکتب برود و خواندن و نوشتن بیاموزد؟ آیا شخصی که قرار است در آینده نقش پیامبر یا جانشین پیامبر را ایفا کند، تا پیش از تصدی منصب نبوت یا وصایت، انسانی عادی - یا مانند انسانی معمولی اما فرزانه - است و در لحظه محول شدن مأموریت به او، تحولی غیرقابل باور و شگرف در او پدید می‌آید؟ آیا برای کسی که زمین و آسمان وابسته به اوست، زندگی و مرگ و خردسالی و پیری و بودن در این جهان یا نبودن، تفاوتی دارد؟

بسیاری از آیات و روایات و گزارش‌های تاریخی و اظهارنظرهای عارفان و حکیمان و عالمان دینی، پاسخ منفی به همه این پرسش‌ها می‌دهند. اگر کسی به این دیدگاه شیعیان اهل تحقیق معتقد باشد، طبیعی است که رفتارهای اجتماعی و

آیاتی که علم غیب را مختص به خدا می‌داند؛ بدون توجه به آیاتی دیگر که حاکی از آن است که خداوند، این علم را به هر که بخواهد، می‌دهد. یا بی‌توجهی به این‌که حقیقت وجودی هر فرد ممکن است متفاوت با آن چیزی باشد که از خود بروز می‌دهد؛ چرا که می‌خواهد خود را در سطحی ارائه کند که دیگری بتواند از او بیاموزد.

البته هیچ یک از آن‌چه درباره انسان کامل گفته شد، به این معنی نیست که انسان کامل رشد نمی‌کند و آگاهی تازه‌ای نمی‌یابد. به عکس، خداوند هر لحظه در کاری است و هر لحظه خلق جدیدی می‌آفریند و آفرینش همواره در تحول و تکامل است و هر تغییری، آگاهی تازه‌ای می‌طلبد و برای آگاهی از هر تغییر باید آگاهی تازه‌ای یافت. انسان کامل نیز هر لحظه آگاهی تازه‌ای کسب می‌کند و بیش از پیش به سوی رشد و کمال تازه‌ای پیش می‌رود. اما مهم این است که بدانیم آگاهی انسان کامل و رخدادها و پدیده‌های تازه هستی، چه نسبتی با یکدیگر دارند.

با توجه به این‌که انسان کامل، بالاترین موجود عالم هستی پس از خداست، اراده خداوند به هر تغییر، هر آفرینش جدید و هر تحول تازه، نخست به انسان کامل منتقل می‌شود و سپس به موجودات دیگر هستی سرازیر می‌گردد و تغییر از بالاترین تا پایین‌ترین سطح مربوط به آن پدید می‌آید. بنابراین، هر چه در جهان هستی رخ می‌دهد، نخست با آگاهی و از مسیر انسان کامل بوده و سپس به موجودات پایین‌تر - از ملایک مقرب تا عالم خاک - جریان یافته و نازل شده است.

پس اگر اتفاقی در هستی پدید آید، انسان کامل، پیشاپیش از آن مطلع است و نیازی نیست که موجودی پایین‌تر از او، آن را به آگاهی وی

گفت‌وگوها و سخنان معصومان در حضور دیگران را ایفای نقش در حضور دیگران، برای آموزش آن‌ها بداند؛ همانند آن‌که امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - در حضور پیرمردی که درست وضو نمی‌گرفت، ایفای نقش کردند تا او از آن‌ها وضو گرفتن را به گونه‌ای غیرمستقیم بیاموزد. اما هیچ دو انسان کامل و دو معصوم، در خلوت، نیازمند پرسش و بحث و جدل با یکدیگر و آموزش از یکدیگر نیستند؛ چنان‌که نیازی به این ندارند که حتی فرشته‌ای مقرب به آن‌ها آموزش دهد یا پیامی برساند یا مشکلی از کار آن‌ها بگشاید.

یک نتیجه کلی از این اطلاعات درباره انسان کامل، به ویژه معصومان می‌توان گرفت که اگر روایتی حاکی اختلاف دو معصوم در خلوت یا پرسش و پاسخی میان آن‌ها در خلوت یا اتفاقی میان آن‌ها برای آگاهی خدا و فرشتگان، نقل شد که مستلزم نقص آگاهی یا مشکل اخلاقی در یکی از آن‌ها بود، باید به دیده تردید و حتی رد در آن نگریست. برای نمونه، روایاتی نقل شده است درباره اختلاف خانوادگی میان امیرمؤمنان و حضرت زهرا(س) که مستلزم نقص و تقصیر در حداقل یکی از دو طرف است. یا روایاتی مانند حدیث کساء که یک روایت آن، اتفاقی است که در خانه حضرت زهرا(س) می‌افتد، بی‌آن‌که انسانی از غیر معصومان در این روایت حضور داشته باشد که این ماجرا - به فرض بار معنوی و آموزشی - حقیقتی را به وی منتقل سازد. یا روایاتی مبنی بر این‌که پیامبر نمی‌توانسته است بخواند و بنویسد (نه این‌که نخوانده و ننوشته و یا نزد کسی خواندن و نوشتن نیاموخته است)، یا روایاتی حاکی از این‌که برخی معصومان - مثلاً امام حسین(ع) - از فرجام زندگی دنیایی خود آگاهی نداشته‌اند. یا توجه به

برسانند یا انسان کامل دیگری به او خبر دهد که چنین اتفاقی افتاده است یا فلان اتفاق که افتاده به فلان دلیل بوده یا پشت پرده فلان ماجرا، فلان موضوع یا شیئی قرار داشته است.

با ذکر نمونه‌هایی از کتاب «آن سه مرغابی» فریبا کلهر، این بند را پایان می‌دهیم:

«علی که شانزده زخم بر تن داشت و توانش کم شده بود، یک‌باره بر زمین افتاد...» «دستی قدرتمند بازوی علی را گرفت و بلند کرد. علی او را نشناخت. بیشتر از آن در فکر جان و سلامتی پیامبر بود که جست‌وجو کند و بفهمد که دست قدرتمند چه کسی بوده است...» «علی دوباره بر زمین افتاد...» «همان دست قدرتمند بار دیگر علی را گرفت، بلند کرد و شمشیر را به دستش داد و گفت: «به پیش ای علی... در راه اطاعت از خدا و رسول شمشیر بزن زیرا هر دو از تو راضی و خشنودند... علی پرتوان تر بلند شد...»

«بعدها وقتی یک روز علی ماجرای آن دست قدرتمند را برای پیامبر بازگو کرد، پیامبر با تعجب گفت: «چطور او را نشناختی! او جبرئیل بود؛ فرشته خدا. او بود که به تو کمک کرد.»» (صص ۴۰-۴۱)

بدیهی است اگر این گفت‌وگو میان پیامبر(ص) و علی(ع)، در نزد شخصی ثالث و غیرمعصوم، اتفاق می‌افتاد، به سبب جنبه‌های آموزشی آن - از جمله شناساندن مقامی از مقامات علی(ع) - می‌توانست توجیهی داشته باشد.

نمونه دیگر:

... «یهودیانی که در این قلعه‌ها زندگی می‌کردند، دائماً در فکر توطئه بر ضد مسلمان بودند. سرانجام صبر رسول خدا تمام شد و مسلمانان را برای جنگیدن با یهودیان آماده کرد.» (ص ۴۳)

واقعیت این است که انسان‌های بزرگ از عقل خویش پیروی می‌کنند و صلح و جنگ و صبر و اقدام و قتل و عفو آن‌ها، براساس حکمت و مصلحت و خیر و صلاح است، نه احساس لبریز شدن کاسه صبر و بروز خشم یا خستگی و شور و نشاط یا یأس و افسردگی. احساسی که در آن‌ها

بروز می‌کند نیز نتیجه حکمت و مصلحت و خیر و صلاح است و کاربرد این احساس و میزان ابراز آن در صحنه زندگی و جامعه نیز به دست نیروی خرد و فرزاندگی این انسان‌های بزرگ است.

اهمیت این موضوع وقتی بیشتر می‌شود که بدانیم نه تنها درباره هر انسان کامل، بلکه مثلاً برای هر سیاستمدار، مدیر یا اقتصاددان نیز این مهم است که کارها در وقت و شرایط مقرر خویش صورت پذیرند، نه لزوماً در زمانی که احساس فردی آن سیاستمدار یا مدیر یا اقتصاددان حکم می‌کند.

فقه، آداب و نقل تاریخی

یکی از نکات مهم در نگارش زندگی‌نامه یا تصویرگری چهره و اندام انسان‌های کامل - به ویژه معصومان - این است که بدانیم آن‌ها در رفتار و منش و پوشش و آرایش خویش، همواره مطابق فقه و دستورهای واجب و مستحب عمل می‌کرده‌اند و از امور مکروه و حرام برکنار بوده‌اند. این می‌تواند معیاری برای سنجش صحت و سقم بسیاری از نقل‌های تاریخی باشد.

براساس نمونه‌های زیر از کتاب «آن سه مرغابی»، تأثیر این ضابطه را در سنجش نقل‌ها خواهیم دید:

«کودکان ترسیدند و دور علی جمع شدند. رشید در گرمی لباس علی فرو رفت و لب‌های عسلی‌اش را به ریش بلند او چسباند.» (ص ۲۰)

[از زبان علی(ع):] «در تقسیم بیت‌المال هیچ فرقی بین مردم نگذاشتم. برادرم عقیل را که سهم بیشتری از بیت‌المال می‌خواست، ناامید کردم و به جای درهم و دینار شعله‌ای از آتش در دستش گذاشتم...» (ص ۵۰)

برای بررسی نقل اول، لازم است بدانیم که گرچه داشتن ریش در اسلام برای مردان، مستحب

است، اما ریش شخص نباید از حدی بلندتر باشد

که به آن «ریش بلند» یا «ریش دراز» بگویند.

شناخت این تحریف‌ها، گاه نیازمند اطلاعات درست از منابع دیگری است که البته از هر کس نباید توقع داشت که آن را بداند، اما در مواردی تشخیص نادرستی این اطلاعات، کاری چندنان دشوار نیست.

به این نمونه از کتاب «آن سه مرغابی» توجه کنید:

«وقتی معاویه همراهی مردم را دید، دستور داد منبر را با پیراهن خونین عثمان پوشانند و هفتاد هزار پیرمرد را جمع کرد و دستور داد دور منبر بنشینند و برای عثمان گریه کنند.» (ص ۹۳)

کافی است تصور کنیم که «هفتاد هزار» چه حجمی است. آیا هفتاد هزار پیرمرد، در مسجد و دور منبر جا می‌گیرند؟ اگر قرار باشد این جمعیت از مسجد هم فراتر روند، چه سطحی از شهر را می‌پوشانند؟ جمعیت آن روز شهر شام، چند هزار تن بوده است که هفتاد هزار نفر آن پیرمرد باشند؟ اگر قرار باشد این‌ها از خارج شهر بیایند، چه مشکلاتی پیش خواهد آمد و اگر قرار باشد از داخل شهر گزینش شوند، چه مشکلاتی بروز خواهد کرد و...؟

به هر حال از نظر عقلی، معقول‌ترین حالت آن، عدد «هفتاد» است در مسجد و «هفت‌صد» در میدان شهر. از نظر نقلی نیز باید نگاهی نقادانه به متن‌ها و سندهای روایاتی حاکی از «هفتاد هزار پیرمرد» انداخت.

یک درخت و چهارده میوه

«یک درخت و چهارده میوه»، مجموعه ۱۴ داستان از زندگانی ۱۴ معصوم است، در قطع وزیرری که چاپ دوم آن را مؤسسه فرهنگی و

نقل دوم نیز این اشکال فقهی و حقوقی را دارد که هرگونه ایذا و آزار مسلمان - و غیرمسلمان - حرام است. بنابراین، نهادن آتش در دست دیگری و سوزاندن دست او، فعل حرامی است که از معصوم سر نمی‌زند. واقعیت این است که آن حضرت، آهنی گذاخته یا چوب یا هیزمی سوزان را نزدیک دست برادر می‌برد تا او هُرم آن را احساس کند. وقتی دستش را کنار می‌کشد، حضرت به او جملاتی می‌گوید حاکی از این که وقتی او طاقت آتش اندک دنیا را ندارد، چگونه می‌خواهد که برادرش به آتش دوزخ بسوزد.

تصحیف و اغراق

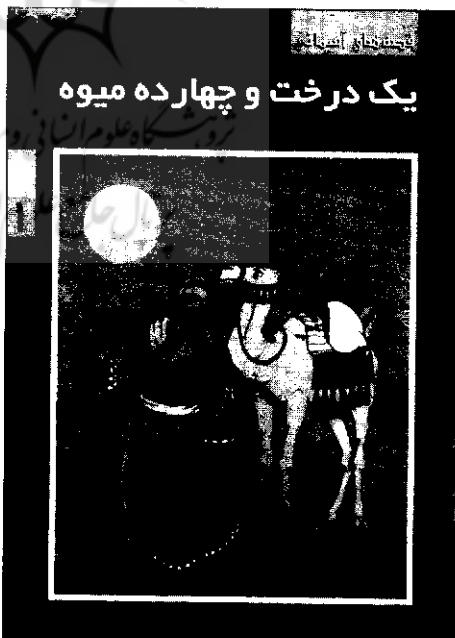
متون تاریخی امروزی، از روی نسخه‌های خطی دوران گذشته فراهم آمده‌اند. این دست‌نوشته‌ها جز آن که می‌توانند از لحاظ محتوایی حاوی تحریف‌ها، اغراق‌ها، دروغ‌ها و برساخته‌هایی باشند، از نظر ظاهری نیز گاه دارای اغلاط و دستکاری‌هایی تأثیرگذار هستند. برای نمونه، واژه «تسعین» (نود) عربی را ببینید. کافی است نقطه‌های آن را بردارید یا جابه‌جا کنید و به فرض حرف عین یا نقطه‌ها یا دندانه‌ها دچار بدخوانی شوند تا متوجه شوید که این کلمه ممکن است به صورت‌های «سبعین» (هفتاد) یا «ستین» (شصت) یا «ستتین» (دو سال) یا... هم خوانده شود. ممکن است کاتبی در نسخه‌ای دست ببرد و بعد از عدد، کلمه «صد» یا «هزار» را هم بگذارد. آن‌گاه عددی در یک نسخه صد یا هزار برابر خواهد شد و نسخه‌های دیگر نیز که از روی نسخه تحریف شده کتابت شوند، همین اشتباه‌ها،

انتشاراتی محراب قلم، به سال ۱۳۷۸، در ۶۴ صفحه منتشر کرده و تصویرگری‌های سیاه و سفید آن را رفعت بدری به عهده داشته است. این کتاب نخستین اثر از مجموعه «قصه‌های آسمانی» ناشر است.

برخی نکته‌های آسیب‌شناسانه این کتاب را که با سه کتاب دیگر مؤلف مشترک نیستند، به طور خلاصه مرور می‌کنیم:

جهیزیه حضرت زهرا(س)

در اسلام، چیزی به نام «جهیزیه» بر عهده زن نیست. مرد باید خانه و وسایل آن را داشته باشد و لزومی ندارد که زن، اسباب خانه را به خانه مرد ببرد. در مورد ازدواج حضرت زهرا(س) نیز وضع به همین ترتیب بوده است. علی(ع) زرهش را می‌دهد تا بفروشند و با آن، مخارج عروسی را بپردازند و اسباب خانه را تهیه کنند.



اما در «یک درخت و چهارده میوه»، دعای پیامبر در حق علی(ع) و فاطمه(س) در آستانه ازدواج را می‌خوانیم که می‌گوید: «خداوند! به خانواده‌ای که گران‌بهاترین وسایلیش کاسه‌های سفالی است، مبارکی ارزانی فرما!»

آن‌گاه می‌خوانیم:

«فاطمه دانست که پدر به جهیزیه‌اش اشاره می‌کند. هر چند که جهیزیه فاطمه کم بود، اما خودش راضی بود و شکایتی نداشت.» (ص ۱۲)

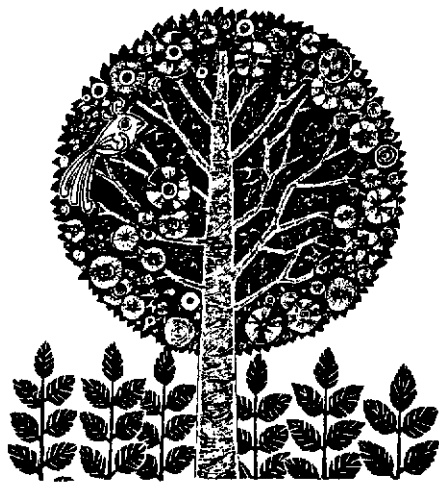
عبادت، بی‌ولایت

«اگر خداوند، به بنده‌ای عمری طولانی بدهد تا در این مکان‌ها هزار سال خدا را عبادت کند و بعد، مظلومانه سر بریده شود و خداوند را بدون داشتن ولایت ما ملاقات کند، سزاوار است که خداوند او را در آتش افکند.» (ص ۳۴، به نقل از امام صادق(ع))

آیا جا ندارد که هر خواننده این روایت، به ویژه خواننده کودک یا نوجوان، بپرسد: «چرا؟». اگر جا دارد، آیا این درست است که چنین روایاتی را بدون توضیح و تفسیر و ذکر علت و سبب، در اختیار خواننده قرار دهیم تا یا آن‌ها را منکر شود یا بی‌دلیل بپذیرد؟ اگر دلیل چنین روایاتی برای داستان‌نویس مذهبی روشن نیست و او خود نیز در ابهام به سر می‌برد، آیا درست است که آن‌ها را به عنوان مضمونی برای نوشته خود برگزیند؟ مگر ادبیات، هنر نیست و مگر هنر، نخست نباید برای خود هنرمند درونی شود و آن‌گاه او به خلق اثر دست بزند؟

به هر حال، اگر بخواهیم روی این روایات، توضیحی بگذاریم، باید بگوییم:

هدف خداوند از فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتاب و معجزات و همه این‌ها، آگاه‌سازی مردم برای قیام آن‌ها در جهت برقراری عدالت



(قسط) است. این را آیه ۲۵ سوره حدید (۵۷) می‌گوید. اگر خداوند، می‌خواست که انسان‌ها در یک گوشه بنشینند و او را عبادت کنند و بستایند، نیازی به آفرینش انسان نبود. فرشتگان، خالصانه و پیوسته، خداوند را عبادت و ستایش می‌کنند. بنابراین، اگر در جامعه‌ای عدالت و برابری و حقیقت حاکم نباشد و فقر و ستم و دروغ در جای‌جای یک سرزمین به چشم بخورد، آن همه زحمت انبیا و اولیا و شهیدان و مؤمنان به هدر رفته است. این سرزمین - حتی اگر نام دین بر خود داشته باشد - دینی نیست.

از دیگر سو، برقراری عدالت و راستی در یک جامعه، جز با همیاری اهل عدالت و حقیقت و رهبری انسان‌های الهی امکان‌پذیر نیست. این یعنی راضی نبودن به حکومت ستم و تبعیض - حتی با نام دین - و نقد آن حکومت و کوشش در جهت برقراری حکومت شایستگان و دوست داشتن حکومت رهبران الهی و بیزاری از حکومت دغلبازان. واژه «ولایت» که یک معنی آن «حکومت» و معنی دیگر آن «دوستداری» است، به این واقعیت اشاره دارد.

از مهم‌ترین و بارزترین مصادیق حکومت ستم، حکومت‌های معاصر امامان شیعه‌اند و از مهم‌ترین و بارزترین مصداق‌های رهبران الهی که توان و هدف برقراری قسط و عدل و حق را دارند، امامان شیعه‌اند. حال، اگر کسی در آن دوران، آن همه شوربختی و نکبت و بی‌عدالتی را در جامعه به اصطلاح اسلامی ببیند و قرآن را بخواند که مؤمنان را به برقراری عدالت دستور می‌دهد، آن‌گاه در فکر چاره نباشد و به دنبال رهبران حق نگردد و اگر نام و آوازه‌ای از عالمی حقیقت‌جو شنید، نادیده انگارد و چنین گمان کند که باید بنشیند و دم فروبندد و یا

حکومت مدعی اسلام را تأیید کند، چنین فردی رو به کدام قیله دارد؟ برای که روزه می‌گیرد؟ کدام کتاب آسمانی را می‌خواند؟ چه بهره‌ای از اسلام می‌برد و چه بهره‌ای می‌رساند؟ اهل کدام حقیقت است؟ آیا او تأییدگر ستم و دروغ نیست؟ آیا او با سکوت خود و با تأیید ضمنی خود و با نادیده گرفتن حضور اهل حق و حقیقت در جامعه، نمی‌خواهد بگوید آن‌که بر مسند است، حق است و وضع موجود، وضع مطلوب است و مخالفانش اهل باطل‌اند؟ آیا در پیشگاه خداوند، این عبادت و این زهد و این قرائت قرآن، جرم و گناه نیست؟ آیا عبادتی که درونمایه آن رضایت به ظلم و شکنجه و فقر و فساد تبعیض، آن هم به نام اسلام باشد، مستحق آتش نیست؟

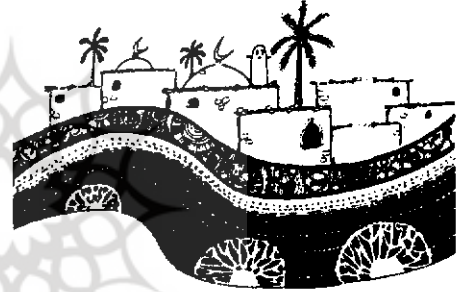
در هر حال، نقل بدون تفسیر این روایات، فرو کاستن آن‌ها در حد سخنانی خودخواهانه یا غیرعاقلاته یا ظالمانه و رها کردن خواننده با انبوهی از پرسش‌ها، ابهام‌ها و تردیدهاست.

شاید هم از یک دیدگاه بتوان گفت که اگر این روایات، حتماً نیاز به تفسیر دارند، یا باید از

پرداختن به آن‌ها خودداری کرد، یا نوشته را به گونه‌ای سامان داد که منطق پشت آن‌ها نیز به خواننده، منتقل شود.

نبوت، امامت و سن و سال

از آن چه پیش از این درباره معصومان گفتیم، می‌توان دریافت که سن و سال و خردی و بزرگی در آن‌ها به معنی نادانی و دانایی یا بی‌تجربگی و خبرگی نیست. سخن خداوند درباره حضرت یحیی(ع) که: «او را در کودکی حکمت دادیم» (سوره مریم ۱۹)، آیه ۱۲ و سخن گفتن



عیسی(ع) در گهواره، گواهی دیگر بر این است که در مواردی می‌توان در خردسالی به بزرگی در دانش و توان و لیاقت و مهارت رسید. کافی است خدا بخواهد که در یک لحظه آن را به کسی ببخشد یا از همان آغاز تولد با وی همراه کند. نظریه «سن کمال» (۴۰ سالگی) برای مردان و علت مبعوث شدن پیامبر اسلام در این سن به نبوت، بدون پایه و اساس است و هیچ یک از پیشوایان معصوم، سخنی در تأیید این نظریه نگفته‌اند.

با توجه به این‌ها دشوار نیست که متن زیر را با نگاهی نقادانه، نیازمند اصلاح بدانیم:

«امام جواد نیز برای پدرش نامه می‌نوشت. امام رضا در آن سرزمین دور با نامه‌های او دلگرم می‌شد. خوشحال بود که پسرش کم‌کم بزرگ می‌شود و می‌تواند جانانشین او شود.» (ص ۴۹)

شگفتی‌های تولد

تاریخ دین پر از شگفتی است. یکی از این شگفتی‌ها، برخی میلادهای شگفتی‌آور است: تولد بدون پدر، بارداری بدون علامت ظاهری، پاسخ گفتن فرزند در شکم مادر با مادر، وضع حمل با یاری فرشتگان، سخن گفتن نوزاد با مادر و دیگران...

امروزه برای برخی از این‌ها، شواهد و دلایلی علمی یافته‌اند. از جمله خودبارورسازی و این‌که برخی کودکان در کیسه‌هایی رشد می‌کنند که در ران مادر قرار دارد. یا این‌که می‌توان بخشی از گوشت و پوست را گشود و بست و غده‌ای یا چیزی را بدون درد و خون‌ریزی بیرون آورد؛ بی‌آن‌که جای آن بماند. یا این‌که برخی کودکان اطلاعاتی را در خردسالی از خود بروز می‌دهند که قبلاً نیاموخته‌اند و...

در هر صورت، ملاحظات سیاسی و مسائل دیگر، مایه آن بوده است که برخی از قدیسان به روش‌هایی غیرمتعارف متولد شوند. به همین دلیل، در ذکر حالات شخصی مادر و فرزند معصومش در هنگام تولد، احتیاط حکم می‌کند که یا را از حد نقل‌های معتبر فراتر نگذاریم و با کمک تخیل خود به ذکر جزئیاتی نپردازیم که ممکن است چنان نباشد.

یکی از مواردی که جزئیات آن به صورتی که در زیر می‌آید، در نقل‌ها نیامده، وضع حمل مادر امام زمان(ع) است و از قراین نیز می‌توان دریافت که چنین نبوده و تنها اضطرابی پیش از تولد در این بانو پیدا شده است:

«حکیمه به نرجس نگاه کرد. چهره نرجس از درد به هم فشرده شده بود. حکیمه به او نزدیک شد. درد نرجس هر لحظه بیشتر می‌شد. حکیمه او را در بغل گرفت. امام حسن از اتاقش فرمود: «سوره انا انزلناه را برای او بخوان.»

«چشمان منتظر» نام دارد، کاملاً تخیلی است: اصحاب گرد بستر پیامبر (ص) جمع شده‌اند. یکی از او دربارۀ جانشینی و جانشین آن حضرت می‌پرسد. حضرت می‌گوید: «امشب ستاره‌ای از آسمان در خانه یکی از شما فرود خواهد آمد. او خلیفه و جانشین من است.» (ص ۳۸). سرانجام، ستاره در خانه علی (ع) فرود می‌آید.

وجود برخی عناصر حقیقی در این داستان (پیامبر، علی، فاطمه، حسن، حسین، جبرئیل) و قرار گرفتن آن در انتهای سلسله داستان‌هایی براساس مستندات، این تصور را برای خواننده پیش می‌آورد که این داستان نیز براساس ماجرای حقیقی و مستند به مأخذی است. این را بگذاریم در کنار آن که نه تنها قبل از ماجرای غدیر خم، بلکه در آن ماجرا و پس از آن و حتی در بستر بیماری نیز پیامبر اسلام (ص) مکرر از جانشینی علی (ع) سخن به میان می‌آورده است، اما اغلب با این روش که به بیان شایستگی‌های او و علت گزینش او از سوی خداوند تکیه می‌کرده است تا همگان علت این برگزیدگی را بدانند.

یکی از کاستی‌های داستان‌نویسی مذهبی برای کودک و نوجوان، ضعف عناصر تعلیلی، کمبود نگاه‌های علت جویانه و پاسخگو به تشکیک‌ها و چرراها، وجود توصیف‌های احساسی خالی از پشتوانه‌های عقلانی و بی‌توجهی به این نکته مهم است که باید کودکان و نوجوانان‌مان را با اندیشیدن، خردورزی و استدلال آشنا کنیم. آن‌ها در آستانه بلوغ، با هزاران پرسش و شبهه از درون و بیرون مواجه خواهند بود و اگر پاسخ آن‌ها را از قبل نداشته باشند، به بحران فکری و ایمانی درخواهند افتاد. در واقع، رسالت داستان مذهبی، جز انتقال اطلاعات، همان رسالتی نیز هست که علم کلام در

حکیمه با دستپاچی شروع به خواندن سوره‌ انزالناه کرد. صدای بال صدها پرنده هنوز به گوش می‌رسید. نرجس درد می‌کشید و پرنده‌گان بال می‌زدند. نرجس ناله می‌کرد و پرنده‌گان بال می‌زدند.» (ص ۶۴)

دو فرشته، دو برادر

«دو فرشته، دو برادر»، نوشته فریبا کلهر، با تصویرگری رنگی عطیه مرکزی، دومین کتاب از مجموعه «قصه‌های آسمانی» است که چاپ سوم آن، به همت مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی محراب قلم، در ۴۰ صفحه قطع وزیری، به سال ۱۳۸۰ انتشار یافته است.

این کتاب مجموعه ۱۲ داستان با موضوع‌های مشترک میان پیامبر اکرم (ص) و امیرمؤمنان علی (ع) است و از پیوندهای عمیق میان این دو سخن می‌گوید.

داستان‌ها مستندند و آمیخته با برخی تخیل‌ها و افزوده‌های نویسنده. البته داستان آخر که



دین و مذهب به عهده دارد؛ یعنی آموزش استدلالی باورهای دینی و فلسفه کنش‌ها و واکنش‌های خدا و قدیسان و در نتیجه: افزایش روح ایمان و احساس دینی مبتنی بر دانش و اندیشه. هنر نویسندگی دینی، ابراز این رسالت و هدف نیز هست. ساختن موجوداتی رام و دست‌آموز و حرف‌شنو و پذیرنده بی‌چون و چرای هر نقل و باور، دقیقاً در جهتی خلاف آن چیزی است که دین اسلام و مذهب شیعه به ما می‌شناساند؛ خلاف دینی که به دانش و تعقل فرامی‌خواند و از تقلید کورکورانه باز می‌دارد و خلاف مذهبی که از همان آغاز می‌گوید: هر کس عقل دارد، دین دارد؛ هر کس عقل ندارد، دین ندارد و میزان دینداری هر کس، به میزان خرد اوست (آغاز اصول کافی، کتاب عقل و جهل).

«دَعِبِلَ بْنِ عَلِي خُرَافِي»، از شاعران بزرگ و معروف عرب و از مبلغان تشیع در عصر عباسی بوده است. قصیده بلند و زیبایی او در توصیف وضعیت و مظلومیت امامان شیعه معروف است و در زمان خود و روزگاران بعد شهرتی بسیار داشته است و دارد. این قصیده مشهور به «مدارس آیات» است و این نام، به سبب یکی از مصراع‌های معروفش دربارهٔ ائمه به آن داده شده است:

«مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ» (مدارس آیاتی، بدون تلاوتی). ترجمهٔ بیت مشهور دیگری از این قصیده، چنین است:

«سهم‌شان را می‌بینم که در میان دیگران

تقسیم شده است و دست‌های آن‌ها از سهم

خودشان تهی است.»

باری، دعبل به طوس می‌آید و این قصیده را

برای امام رضا(ع) می‌خواند. حضرت با افزون دو

بیت بر این قصیده دربارهٔ خویش، او را تحسین

می‌کند و یکی از لباس‌های خود را که جامه‌ای از

یوست خز بوده است، با یک صد سکه طلا به او

می‌بخشد. کاروان دعبل در راه بازگشت، دچار

حمله راهزنان می‌شود و به طور اتفاقی، راهزنان در

می‌یابند که دعبل در این کاروان است و اموال

آن‌ها را باز می‌گردانند و کاروان را تا جایی امن

بدرقه می‌کنند.

دو روایت از این ماجرا وجود دارد. روایت

معتبرتر که به وسیله شیخ صدوق نقل شده، حاکی

از این است که پس از خواندن قصیده، امام

رضا(ع) یک صد سکه طلا برای دعبل می‌فرستد.

دعبل آن را برمی‌گرداند و می‌گوید که به خاطر پول

این شعر را نگفته است و درخواست می‌کند که امام

رضا(ع) جامه‌ای از خویش را به او بدهند. حضرت

با فرستادن جامه، پیغام می‌دهند که پول را هم



راز دعبل

چاپ اول «راز دعبل»، با نقاشی رنگی سیدحمید شریفی، از مجموعهٔ «با معصومین»، در ۲۴ صفحهٔ قطع خشتی، به سال ۱۳۷۴ از سوی واحد کودکان و نوجوانان بنیاد بعثت منتشر شده است.

برنگرداند که به آن نیاز خواهد یافت.

زمانی که راهزنان، اموال کاروان را غارت می‌کنند، دعبل می‌شنود که یکی از راهزنان، آن بیت مشهور را که مناسب وضعیت کاروانیان بوده است، می‌خواند:

«سهم‌شان را می‌بینم که در میان دیگران قسمت شده است و دست‌های آن‌ها از سهم خودشان تهی است.»

دعبل از راهزن می‌پرسد که این بیت از کیست. راهزن با تمجید و تکریم شاعر و اهل بیت پیامبر(ص)، می‌گوید که این بیت از دعبل خزائی، شاعر اهل بیت است. آن‌گاه دعبل می‌گوید که: «دعبل منم». راهزن این را به سرکرده راهزنان می‌گوید و او که شیعه است، پس از تحقیق و بازجویی از کاروانیان و پس از این‌که بر او ثابت می‌شود که او دعبل است، دستور می‌دهد که اموال کاروانیان را بازگرداند و خود و زبردستانش نیز کاروان را تا محلی مناسب و ایمن همراهی می‌کنند. در این روایت، جامه امام رضا(ع) نقشی در نجات کاروانیان ندارد و این، بیتی از قصیده دعبل است که به مناسبت شباهت وضعیت کاروانیان، از سوی راهزنی خوانده می‌شود و مایه نجات آن‌ها می‌گردد.

در روایت ضعیف که آن را قاضی نورالله شوشتری روایت کرده است، حضرت رضا(ع) خود، جامه را به دعبل می‌دهند و به او می‌گویند: «به برکت این جامه، از خطر محفوظ خواهی بود.»

در این روایت نیز جامه، نقشی در آزادی کاروانیان ندارد؛ ضمن آن‌که بیتی از قصیده دعبل را یکی از راهزنان می‌خواند که بدون ارتباط با وضعیت و موقعیت غارت و راهزنی و حال و روز کاروانیان است: «مدارس آیاتی، بدون تلاوتی».

کتاب «راز دعبل»، نیمی برگرفته از روایت معتبرتر و نیمی برگرفته از روایت ضعیف‌تر است: جامه را امام رضا(ع) خود به دعبل می‌دهند و می‌گویند که به برکت آن از خطر محفوظ خواهد بود و بیتی که راهزن می‌خواند، همان بیت مناسب است. نویسنده برای آن‌که در این میان، ارتباطی میان جامه امام و سخن امام درباره آن و رهایی کاروانیان ایجاد کند، دعبل را در کناری به تماشای رودخانه برده است. آن‌گاه که صدای غارت کاروان می‌آید، دعبل هم‌چنان بی‌تفاوت است و برای او اهمیتی ندارد که اموالش را ببرند، اما ناگهان یاد پیراهن امام(ع) می‌افتند که در میان وسایل اوست و از آن‌جا که هیچ دلش نمی‌خواهد که آن را از دست بدهد، از جا برمی‌خیزد و به میان کاروان می‌رود تا نگذارد جامه به دست راهزنان بیفتد.



سپس در گرماگرم غارت و شیون، صدای یکی از راهزنان را می‌شنود که آن بیت مشهور را می‌خواند. ملاحظه می‌شود که نقش جامه امام(ع) در این میان بسیار کم‌رنگ است و این مشکل، از استناد به روایت ضعیف ناشی می‌شود که حاوی سخن امام رضا(ع) درباره آن جامه است.

البته اگر سخن امام(ع) درباره کارکرد جامه نیز صحت نقل داشته باشد، این جامه به گواهی همان روایت، در ایران و در شهر دعبل به کار او می‌آید. اما مشکل دیگر این دوروایت - چه ضعیف‌تر و چه قوی‌تر - همانند بسیاری از این‌گونه روایات، در این است که ضمن انتساب کرامت یا فضیلتی برای اهل‌بیت یا شیعیان‌شان، عیبی بزرگ را نیز به ساحت آنان نسبت می‌دهند. همین که راهزنان را شیعه و ارادتمند ائمه شیعه بدانید، کافی است که مستی نجات کاروان از چنگال راهزنان، به برکت وجود شاعری شیعی یا جامه‌ای از امام شیعیان از سر شما بپرد.

به سبب این همه حساسیت است که نویسنده مذهبی، به ویژه آن‌که برای کودک یا نوجوان می‌نویسد، باید فردی تیزبین، دقیق، نقاد و پژوهشگر باشد یا دست‌کم، آثار خود را به نظر موافقان و مخالفان شیعه و پژوهشگران شیعی برساند و از آن‌ها در استخراج و گزینش منابع و موضوع‌ها و نقد و تفسیر آن‌ها یاری بطلبد.

خاتمه: مشکل فراگیر

یکی از بزرگ‌ترین مشکلات داستان‌نویسی دینی امروز برای کودکان و نوجوانان، نبود یا کمبود منابع موثق و منقح و پیراسته در تاریخ دینی است. برای این‌که داستان‌نویس، خود به پژوهش‌هایی که به صورت آماده وجود ندارند، دست بزند، باید به مطالعات عمیق و گسترده در موضوع داستان بپردازد و این مستلزم آگاهی از روش‌های پژوهش دینی، روش‌های پژوهش تاریخی و علوم و معارف

مرتبط با موضوع داستان است؛ همانند کاری که نویسندگان بزرگ در موضوع اثر خود صورت می‌دهند. همه این‌ها به اختصاص دقت و وقت و پرس‌وجو و مطالعه و تحقیق نیاز دارد. این یعنی صرف ماه‌ها و گاه سال‌ها برای یک کتاب. اگر نویسنده‌ای عاشق و عمیق و دقیق و هنرمند بخواهد اثری ارزشمند بیافریند، نیاز به تأمین مالی لازم برای طی کردن این راه دراز و ناهموار دارد. این تأمین یا از منابع دولتی باید صورت پذیرد یا از حق تألیف کتاب قبلی نویسنده. مورد اول، دشواری‌ها و ملاحظات و مسائل خاص خود را دارد. مورد دوم با توجه به قیمت نازل کتاب و شمارگان اندک آن در ایران، نسبت به کشورهای پیشرفته، جز در برخی موارد استثنا امکان‌پذیر نیست. علت استقبال اندک از کتاب، از یک‌سو به مشکلات اقتصادی جامعه برمی‌گردد و از سوی دیگر، به کیفیت نازل محتوای کتاب‌ها و عدم جذابیت آن‌ها برای مخاطب. پیکانی دایره‌ای را مجسم کنید که پیکان‌هایی کوچک و دایره‌ای نیز از آن منشعب شده‌اند. این وضعیت دورانی و دور باطل برای تاریخ‌نگاری و داستان‌نویسی مذهبی به ویژه برای کودک و نوجوان است.

اگر همین خودآگاهی برای نویسندگان و سیاست‌گذاران مذهبی، پدید آید که کار تا چه اندازه خطیر و حساس است و به دور از سطحی‌نگری باید باشد و دشواری‌ها در کجاست، می‌توان امید داشت که بتوان به آستانه حرکتی برای تحول در ادبیات مذهبی گام نهاد.